

شش ریاست

هکجه: در این گفتار در زمینه شناخت شعربین حسام و لطیف هنری لو در برجسته‌سازی معانی و مفاهیم ستایش و امتقادی مطالبی آمده است. نتیجه این که منظومه «خاوران‌نامه» داروی جان‌بخشی است که کام معتقدان و لایس را در طول قرن‌ها شهرین دلشته و هنوز هم در نوع خود بهترین است.

خاوران‌نامه، نوش داروی جان‌بخش ابن حسام خوشفی

بده ساقی آن باده خوش گوار که می‌میرم اندر بلای خمار
از آن می‌که مستیش باشد مدام بود «نوش داروی» ابن حسام
می‌ده که دفع خمارم بود به نیک و به بد سازگارم بود
از دیرباز بر این باور بوده‌ام که هر چه در عالم هستی وجود دارد، رنگ و جلوه‌ای مذهبی دارد. پدیده‌های عمده و خاطرات بسیار کهن بشری از جمله اموری است که از جنبهٔ دین و مذهب صبغه‌ای برتر یافته است و جلوه‌ای ابدی گرفته. هیچ‌گونه خاطرهای، یادی، بحثی، صورتی، از میراث‌های کهن و مآثر پیشینیان نیست و الا مبنای آن بر مذهب نهاده شده باشد. هیچ بنا و ساختمانی نمی‌توان در عالم سراغ گرفت که طرح و مبنایی غیر مذهبی داشته باشد و هیچ ذره‌ای از ذرات عالم را نمی‌توان دید و شناخت، مگر این که

۱- ابن حسام خوش‌فی، خاوران‌نامه، پایان‌نامه تحصیلی رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی آقای حیدرعلی خوش‌کنار، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی - مشهد (سال ۱۳۷۵-۷۶ بخش اول) ص ۲۹۸.

۲- ابن حسام خوش‌فی همان، بخش اول، ص ۲۹۸.

جلوه هستی بخش ذات احدی را در آن مشاهده کرد، همه چیز نموداری از هستی اوست:

نگه کن ز ماهی چنین تا به ماه که هستند بر هستی او گواه
 ...تویی آفریننده هر چه هست چه پیدا و پنهان، چه بالا و پست
 ...خدا یا ز کُنه جلالت سخن چه گویم که هرگز نیاید به بن^۱

آنچه از خلال تاریخ دور می یابیم این است که همه پدیده های کهن، از جمله زبان و بیان و آثار مختلف مربوط بدان بنیانی است که رنگ مذهبی داشته و دارد، فکر و اندیشه هم هر جا که جلوه گری یافته بر چنین امری قرار می گرفته است؛ اما در میان پدیده های مختلف عالم، به گمانم مهمترین و حادث ترین پدیده کم نظیر، همین زبان است و بیان و قلم و خلق کتاب و کلام و لوح؛ بی سبب نیست که آخرین معجزه الهی کلام است. اهل ادب آن جا که خواسته اند، جلوه های کمال و جمال را بنمایانند، بر مذهب تکیه کرده اند و بر قصص و روایات مربوط به بزرگان دین، نمونه ساده و بی پیرایه این گونه آثار، قصص انبیاست و سیره اولیاء و اوصیا. از این جهت است که می گویم بنیان ادب در هر فرهنگی منوط است به ذکر مفاخر مذهبی و نقل سیره بزرگان و لکن از نظرگاههای مختلف و با عبارات و تعبیرات گوناگون و نوعی خاص از جهان بینی ویژه آثار مذهبی در ادب فارسی کم نیست، هر چه داریم مذهبی است، لکن هر کدام طبیعتی و سرشتی خاص دارد که شاید با آن دیگری در بادی ای متفاوت باشد. شعر فردوسی بنیانش بر مذهب است، همچنان که شعر سعدی و حافظ و ابن حسام خوشفی. این شاعر، یعنی ابن حسام خود به سخن فردوسی و اندیشه و رؤیت او از سر اعتقاد می نگرد آن جا که می گوید:

و دیگر که فردوسی پاک زاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
 ...پرداخت آن نامه نامدار وز او ماند تا جاودان یادگار
 ...سخن را بلندی ز گفتار اوست سخن را شاعر اندر اشعار اوست
 ز توحید و اوصاف و امثال و پند به یک بستد کلام خدا را پسند
 ... به فردوس مأوای او ساز کرد به یک بیت او را سرافراز کرد

«جهان را بلندی و پستی تویی همه نیستند آنچه هستی تویی»
 بدین بیت ملک بهشت آن توست که ملک سخن زیر فرمان توست^۱
 حماسه‌های قوم ایرانی و غیر ایرانی، همه‌شان جلوه‌ای مذهبی دارد و به همین
 جهت انواع حماسه‌ها از مهمترین انواع ادبی در بین هر ملتی محسوب می‌شود. از قضا
 یکی از انواع مهم ادبی در ادب ایرانی-اسلامی، همان حماسه‌های قوم ایرانی است که از
 روزگاران بس کهن حکایتها دارد.^۲ نتیجهٔ اغلب این حکایات، گویای آن چیزی است
 که آدمی در آرزوی رسیدن بدان است، یعنی کمال واقعی و چیزی که منوط است به
 وجود انسان کامل و انگیزه‌ای است در کمال‌بخشی انسان، به سوی تعالی، به عبارت
 دیگر نوعی خودشناسی است که خردرهنمون آن است و به تعبیر ابن حسام این شناخت
 و شناسای خویش بودن بر هرزه نیست:

بیا تا به چشم خرد بنگریم که بر آفرینش به رفعت سریم
 مگر کز ره دانش و رای خویش توانیم بودن شناسای خویش
 نه بر هرزه نقش تو آراستند که از آفرینش تو را خواستند
 ز هر نقش کز کلک تقدیر توست غرض در میان نقش زیبای توست^۳

بهترین نقشها از نظرگاه ابن حسام، همین نقش خودی است که به صورت حماسهٔ
 دل‌پذیر خاوران‌نامه نموده شده است در لباس مدح و وصف و تشبیه و تعظیم اسوه‌های
 برتر دینی به همراه صورتهای خیال و غرق شدن شاعر در عوالم خودی. پوشیده نیست
 که وضع و کم و کیف حماسه‌ها، در هر جا که خلق شده، بر چنین مدارای بوده است.
 دنیای حماسه، دنیایی است چند بعدی که همهٔ هستی را در بر می‌گیرد از آسمان گرفته تا
 زمین، از عرش تا فرش، از کودکی تا پیری، از تولد تا مرگ از زمانهای دور و دراز تا
 نزدیکترین زمان به عصر شاعر و از دورترین مکانها و ناشناخته‌ترین جاها تا آن جا که
 آدمی است و می‌اندیشد و خلق می‌کند و به پردهٔ تصویر می‌کشد؛ تصویری که شاعر در

۱- همان، بخش اول ص ۳۳-۳۲.

۲- دکتر ذبیح الله صفا، حماسه‌سرایی در ایران، انتشارات فردوسی، تهران سال ۱۳۷۴، ص ۵۰ به بعد.

۳- ابن حسام خوش‌سفی، همان، بخش اول ص ۲۰۶.

خیال دارد، تصویری بکر و بدیع از هستی است. در توصیف و تعریف «حماسه» گفته‌اند که: «نوعی شعر وصفی است مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی و مردانگیها و افتخارات و بزرگیهای قومی یا فردی، به نحوی که شامل مظاهر مختلف زندگی آنان گردد»، چیزی معادل فرهنگ هستی و هستی و فرهنگ.

یکی از مهمترین حماسه‌های بشری در عالم، شاهنامه فردوسی است که خود به دلیل تقدّم زمانی موجب خلق آثاری دیگر از همان نوع گردید. به عبارت دیگر این اثر اعجاب‌آور موجب پیدا شدن یک نهضت مهم ادبی در ایران گردید، و آن خلق آثار مهم حماسی دیگر بود در زمینه‌های دین و مذهب و اخلاق و عرفان و در لباس تاریخ و حکایت و افسانه و روایت و اما در بین حماسه‌های مذهبی که به تقلید شاهنامه فردوسی به وجود آمد و خوش درخشید، یکی همین حماسه ابن حُسام خوسفی است که مشتمل بر ۲۲۵۰ بیت است در بحر مقارن و بر وزن شاهنامه فردوسی و به همان سبک و سیاق که در قرن نهم هجری سروده شده است. ابن حسام از بزرگترین شعرای شیعی مذهب است که هم و غم خویش را مصروف تبلیغ مذهب کرده است و سخش را در این راه و بدین امید وابسته کرده، می‌گوید:

شب تیره بر خیز و بگشای راز
سینه روی بر روی خاک نیاز
سمراپرده کربایش بین
خداوندی و پادشاهیش بین
چو رفتی به درگاه لطفش فراز
بیامد ترا لطف او پیشباز
... بدین دولت ار باشدت بخت یار
زهی مرد دولت زهی بختیار
تو او را بدان گاو بداند تو را
چو او را بخوانی، بخواند تو را^۱

ولکن عمده مباحث این حماسه مذهبی مربوط می‌شود به جنگهای حضرت علی ابن ابی طالب و یاران ایشان با دشمنان دین و مردم غیرمسلمان که صورتی تمثیلی دارد و گاه جنبه افسانه‌ای بر آن غلبه یافته است، این طرز خاص که با واقعیت و تاریخ

۱- دکتر ذبیح‌الله صفا، همان، ص ۲۴.

۲- ابن حسام خوسفی، همان، بخش اول، ص ۲۰۶.

ناسازگار می‌نماید کاملاً جنبه ادبی و هنری محض دارد و بدیهی است که جلوه حماسی اثر وابسته به همین معنی است، یعنی دور شدن وقایع از تاریخ محض و زمان تاریخی، همچنین است وجود افراد ناشناخته و سرزمینهای مجعول و ساختگی، و همین صورت ویژه است که شکل و بعد اسطوره‌ای اثر را بیشتر می‌نمایاند. گفتنی است که خاوران‌نامه به طور کلی اثری است حقیقی نه واقعی، یعنی این که هنری است برتر از گوهر و حقیقتی است برتر از واقعیت همچنان که ذهن داستان پرداز ابن حسام آن را به درستی ساخته و پرداخته است.

این که چرا و به چه جهتی ابن حسام خوسفی به نقل چنین حماسه‌ای پرداخته و چه ضرورتی موجب سرودن آن شده، نکته‌ای است محل تأمل، اما باید گفت ابن حسام با آثار حماسی فارسی اُنس و الفتی خاص داشته و به سبب منش خاص و دریافت دقیق و عشق و اعتقاد راستین به دین و مذهب، خاوران‌نامه را به عنوان پدیده‌ای همسنگ آثار بزرگ ادبی جهان می‌سراید تا بدین گونه جهان‌بینی خودش را در کتابی سترگ طرح کند. باید توجه داشت که چنین ضرورتی از جهت اجتماعی، ناظر به همان زمانی است که ابن حسام می‌زیسته است. اگر این شاعر دو سه قرن پیش از آن عصر در قید حیات می‌بود، یا دو سه قرن بعد به دنیا می‌آمد، شاید نمی‌توانست به خلق چنین اثری توفیق یابد، و به گمان بنده اگر ابن حسام چنین حماسه‌ای را نمی‌سرود، شاعری دیگر در همان طیف خاص روحی ابن حسام قرار می‌گرفت و به خلق اثری همچون خاوران‌نامه دست می‌یازید. مقصود از طرح این مطلب آن است که زمانه خود آستان حوادث خاصی است و هر آفرینشی هم بالطبع وابسته به زمان است و مکان و حال و مقام تا آن که پدیده‌ای خلق گردد.

بدیهی است که دنیای حماسی وابسته زندگی قومی است و مبنای آن وابسته به یک روحیه اساطیری. ریشه اساطیر در حکم سرنوشت احساسی و عاطفی، مادی و معنوی یک قوم است که عوامل مختلف علت و معلولی در آن دخالتی تام دارد. علاوه بر این، هر حماسه‌ای از مواد و عناصری خاصی تشکیل می‌شود تا آن که اثر را از مرز تاریخ به افقهای دورتری بکشاند و وجود موجود را به ماورای هستی پیوند دهد، دنیای حماسه،

عینی نیست، دنیایی است ماورای آنچه هست. یکی از مهمترین جلوه‌های حماسی این اثر وابسته است به وجود شخصیتهای برتری که به عنوان مظاهر اعلی و نموداری از کمالات انسانی طرح می‌شود انسانهایی که اسوه عالم بشری‌اند و معیار کمالات. توصیف ابن حُسام در این ابواب از شخص رسول اکرم (ص) و مولا علی (ع) چنین است:

سواران بر اسبان کشیدند تنگ	بپوشید شیر خدا ساز جنگ
سر و سینه و سفت مرد دلیر	... بدید آن برویال چنگال شیر
بر آن لاله سنبل به بار آمده	رخسی دید چون لاله‌زار آمده
بر آن رخ گل و ترگس و لاله کشت ^۱	تو گفتی که دهقان ماه بهشت

نگهدار لختی بر این یوم پی	علی گفت کای بدرگ شوم پی
گشاد سواران نمایم به تو	من امروز تیری گشایم به تو
بنالید چرخ از گشاد خدنگ	بمالید چاچی کمان را به چنگ
نیشته بر او نام صلصال پیر	به شست اندر آورد یک چوپه تیر
ز هر گوشه برخاست آوای زه	قضا گفت گیر و قدر گفت ده
ببزد بر میان دو ابروی شاه	چو تیر از کمانش برون برد راه

به چرخ بلند اندر افتاد جوش	ببزد نعره‌ای حیدر تیز هوش
ز نعلش بجنید ساحل زمین	برانگیخت دل‌دل سپهدار دین
سراسیمه همچون ز خود رفتگان	ز خواب اندر آمد سر خفتگان
چو شیری که یک دشت یابد شکار	... در آن تیره شب شیر دل‌دل سوار
زمین را چو دریای خون کرده بود	به خون تیغ و بازو برون کرده بود
که تیغم زمین را به خون که شست	... بگو نام خود تا بدانم درست
بدین تیغ کساندر نیام من است	علی گفت مرگ تو نام من است

... منم شاه مردان و شیر خدای
 به مردی عدو بتد و کشورگشای
 من آنم که چون اسب را زین کنم
 بد اندیش را خشت بالین کنم^۱
 بعد دیگر حماسه ابن حسام مربوط است به پاره‌ای مفاهیم اسطوره‌ای و نیمه
 اسطوره‌ای که در وجدان شاعر و روح قومی تمرکزی ابدی داشته است. این نوع مفاهیم
 همانند نوری است که از هستی وجود حاصل می‌شود و همین معنی است که فضای
 خلوت و خالی وجود را روشن می‌کند.^۲ در این بعد خاص می‌توان به حوادث مختلف
 داستانی اشاره کرد که در آن صورتی از خیال مطرح است و طرح عمده‌ای از حرکات و
 سکنات شخصیتها که در بی‌زمانی و بی‌مکانی و بی‌مرزی قرار می‌گیرد و گاه جنبه‌های
 مختلف انفسی اثر بر آفاتی بودنش می‌چرید، همچنین است توجیه عمده شاعر به
 پدیده‌های مختلف از دیدگاه اعجاب و بزرگ بینی و تحسین و تکریم و توصیفهای
 عجیب و غریب و ذکر مواردی دال بر خرق عادات و اعمال که غالباً در همه این مقوله‌ها
 جلوه‌هایی از اغراق و غلو در لباس هنر دیده می‌شود، مانند این موارد:

بکشند چندان ز خاور سپاه	که دریای خون شد همه رزمگاه
سر تیغ گردان به خون می‌شتافت	سر نیزه خفتان مه می‌شکافت
سنان بر سپر چون همی یافت راه	تو گفتی ستاره است بر روی ماه
عمود گران سنگ بر ترک و خود	چو سنگی که آید ز بالا فرود
عقاب سه پر بر سپر می‌نشست	چو تیغ از میان در کمر می‌نشست
ز خشت سواران بر آن رزمگاه	سبه شد رخ خشت رخشان ماه
تو گفتی بر آن دشت دهقان مرگ	ز بهر کساورزی آورد برگ
سر مرد چون دانه دروی فشاند	در آن کشته صد جوی پر خون براند ^۳

یا:

زنی سرو بالا در آن پرده بود
 که گل را عذارش خجل کرده بود

۱- همان، بخش دوم، ص ۱۱۲.

۲- محمد مهدی ناصح، «سختی چند درباره اساطیر شاهنامه»، مجموعه سخنرانیهای سومین تا ششمین هفته فردوسی، انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی

مشهد (ش ۱۰ سال ۱۳۵۷) ص ۱۹۳. ۳- همان، بخش اول، ص ۳۵۹.

کمندى فروخته از مشک ناب

کمندش چو مشکین رسن تابدار

جمالش همه فرّ و خوبی و زیب

شکر بسته بسته تنگ اوست

به بالای او سر و آزاد نیست

به میدان نیارد کسی پای او

بدین شکل و بالا و خوبی زنی

بتی ماه پیکر شمامه به نام

باری دنیای حماسه با دنیای واقعی تفاوتی فاحش دارد. در حقیقت اساطیر

وابسته به نیروهای باطنی و روانی آدمی است و روح افسانه‌ها و داستانها و اساطیر

از ضمیر ناخودآگاه قومی سرچشمه می‌گیرد، به عبارت دیگر: اساطیر بیان و

تظاهر مستقیم ناخودآگاه قومی است.^۲ اساطیر عناصری است نه آفاقی که انفسی،

نه جسمی که روحی و روانی و چنین است که ابعاد مختلف اساطیری رنگی آن

جهانی دارد و عمل عمده قهرمانان اساطیری، صورتی افسانه‌ای می‌گیرد چنان که

گویی حرکات و سکناات آنها همان تکرار نمونه‌های ازلی و ابدی است که یادگاری

از جهان مثلی یا جهانی دیگر است که نظمی منطقی مابین آن افسانه‌ها برقرار شده

است و همه نمودار تکوین یک فرهنگ و تمدن خاصی می‌باشد؛ فرهنگی شامل

همه مظاهر مختلف زندگی قومی، نوعی وصف مبتنی بر اعمال پهلوانی و

نمود مردانگیها و افتخارات قومی یا فردی.^۳ این است که خواننده نکته‌یاب این اثر

گرانقدر یعنی خاوران‌نامه، به درستی درمی‌یابد که این اثر اگر حماسی است، لابد باید

همراه عناصر اسطوره‌ای هم بوده باشد. وقتی یک پدیده هنری صیغه اسطوره‌ای

می‌گیرد، بسیاری از اشارات وابسته بدان اثر همراه می‌شود با وقایع و حوادث و

رویدادهایی که از واقعیت به دور می‌نماید. به همین جهت است که ملاحظه می‌فرمایید

۱- همان، بخش دوم، ص ۳۹۲.

۲- دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، صور خیال در شعر فارسی، انتشارات و چاپخانه فاروس،

تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۸۱.

۳- دکتر ذبیح الله صفا، همان، ص ۲۴.

انتساب رویدادهای مختلف به قهرمانان داستانهای خاوران نامه، عینی نیست و چنان صحنه‌هایی پیش نیامده و چنان جنگ‌هایی رخ نداده است.^۱ باید هر پدیده تاریخی را از رویدادهای اسطوره‌ای جدا دانست، هر چند این دو با هم پیوندی کهن داشته باشند چندان که عامه مردم بر این باور بوده و هستند که بسیاری از روایات کهن اسطوره‌ای با واقعیت تاریخی متناسب می‌باشد.

اما حماسه‌سرایی همانند ابن حسام نیز خود متأثر از آثار و منابع دیگری است که به یقین آن آثار نیز همین جنبه را داشته است. وی در بیان قصص و روایات و اخبار از خردمندی تازی نژاد نقل مطلب می‌کند و گفته‌های او را یادآور می‌شود، بدین ترتیب که:

خردمند دانای تازی نژاد ز تازی زبانان چنین کرد یاد^۲
یا از دفتر باستان روایتی می‌آورد که:

چنین خواندم از دفتر باستان روایت کنند راوی داستان^۳
و نیز اشاراتی از این دست نقل می‌کند که:

کنون آمدم با سر داستان کهن گویم از گفته داستان
چو بوالبحجن شیردل؛ سپاه جدا کرد راه از سر پنج راه

یکی راه دشوار آمد به پیش بیابان و سختی ز اندوه بیش^۴
یا:

گزارش چنین کرد دهقان پیر سخن دان چنین زد رقم بر حریر^۵
یا:

سراینده کاین نامه بنیاد کرد سرایان چنین یاد کرد
که شهبال جادو و جادو سپاه چو در مرز خاور گرفتند راه

خبر شد علی را که افسون نمای به لشکر گه خاوران کرد جای^۶
یا:

۱- احمد احمدی پیرجندی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی (ش ۲)

سال ۹) ص ۲۶۰. ۲- ابن حسام خوشقی، همان، بخش اول ص ۳۶.

۳- همان، ص ۲۴۱. ۴- همان، ص ۲۷۶.

۵- همان، ص ۴۹۴. ۶- همان، ص ۴۳۷.

یا:

پراکنده بر دفتر باستان
 نبشته چنین دیدم این داستان^۱
 این حسام ضمن بهره‌وری از مآخذ و منابعی که به طور یقین در اختیار داشته است، می‌کوشد تا پسند خودی و رنگ اعتقادی و باور قلبی خویش را در لابلای کلمات و عبارات بگنجانند، از این روی بسیاری از آنچه به نظر دور از واقعیت می‌نماید، در نظرگاه او از راست به واقعیت نزدیکتر است. مطالبی که این حسام نقل می‌کند، همه نمودار حقایق و عالم معانی می‌باشد که بسیاری از آنها از نظرگاه مورخ باور کردنی نیست. به راستی که این حسام در این حماسه ارجمند، آنچه وابسته به عالم لم یزلی است به نیکوترین صورتی وصف کرده و به بهترین لباس آن را آراسته. او با ایمان و باوری پر بار در نقل مطلبی سرانجام به آنچه حق است می‌رسد و آنچه نمودار حکمت است طرح می‌کند، حکمتی که نمودار بهترین مقولات نوع بشری است در تحلیل حوادث حیات. در این گونه خاص از شعر و شاعری زبان آوری قادر چون این حسام می‌خواهد که بتواند به چابکی و چالاکی از این تنگنای سخت بیرون آید، خود او می‌گوید:

یکی مرد باید ز کار آگهان	که از من بگوید به شاه جهان
جهان داورا در جهان داد کن	جهان را ز بیدادی آزاد کن
ز بیداد دست ستمگر ببند	ز آباد خود پای لشکر ببند
به داد و دهش گیتی آباد کن	جهان را سراسر پر از داد کن
بدان را ز بید دست کوتاه کن	کفایت به دست نکوخواه کن
به دست ستمگر مفرمای کار	ز بیداد بیدادگر زیستهار
جفا پیشگان را مگردان بزرگ	که هرگز شبانی نیامد ز گرگ ^۲

بدین ترتیب، او هر چه گفته سخن دلش است، و گفته‌ای از روی عبرت با دانادلی. خود وی در این باب چنین اشاره می‌کند که:

زبان را چو دل باشد آموزگار	خردمند گردد به کم روزگار
زبان خردمند آزاده خوی	بگوید چو دل باشد آینه روی

اگر دل زیان را بود رهنمای زیان هر چه گوید بود پا به جای
 ... سخن دان به اندیشه گوید سخن تو نیز از سخن دانی اندیشه کن
 به گفتار هر کس توانا بود سخن گوی باید که دانا بود^۱
 به هر حال خواننده‌ای که کمترین اطلاعی از مبانی اصیل ادب و فرهنگ ایرانی - اسلامی داشته باشد در اولین برخورد با کتاب خاوران‌نامه درمی یابد که ابن حسام این مایه اعتقاد و اخلاص را در طبق صدق گفتار نهاده است تا سخن دل و عصاره‌ی رای و خردش را بنمایاند. در این گونه از بیان و اظهار احساس، هنرمند است که در ضمن ادای مطالب به بیان روحی حساسیتهای جامعه بشری نیز می‌پردازد و بدانچه دست یافته است جهت و هدف می‌بخشد. به عبارت ساده‌تر ابن حسام تحت تأثیر فرهنگ قومی خود است و آنچه طرح می‌کند، نمودار یک اعتقاد کلی است که از ضمیر جمعی قوم برمی‌خیزد، سخن او سخن همگان است.

یکی از مهمترین جلوه‌های دیگر حماسه‌ی ابن حسام، طرح مسائل غیرعادی است که به صورت پندارهای مختلف در لباس افسانه و افسون و موجودات ناشناخته، طلسم و جادو و مطالب شگفت‌آمیز و حیرت‌آور جلوه‌گری می‌نماید. در این دیدگاه اجسام بی‌روح و غیرمعقول ممکن است در لباس هنر مطرح شود تا از ناپایداریهای حیات و مشکلات زندگی و بی‌کرانگی افقهای خیال و چگونگی رموز هستی پرده بردارد، طلسم مظهر این پیچیدگی و ابهام و سحرانگیزی جلوه‌های حیات است که خود نمادی از معانی خاص می‌باشد و استعاره است که در لباس داستان طرح می‌شود. این گونه موارد در شعر ابن حسام کم نیست، چرا که عالم احساس او وابسته بدین طرز از فکر و اندیشه واقعا ناشناخته است، اموری ناشناخته مبتنی بر خیالات محض و بارنگی و طرزی مهم و ابتکاری از قبیل:

حصاری و شهری دگر ساخته است بسی رنگ و نیرنگ پرداخته است
 طلسم اندر آن شهر دارد بسی ترفه است هرگز بدان جا کسی^۲

۱- همان، بخش دوم، ص ۳۳۰، ۸۰۲، ۲۳۰

۲- همان، ص ۷۲

یا: زانکه در این کوه بود که در آنجا

بیفتاد کنستی ز راه حصار

بشورید دریا و برگشت کار

از این بیش رفتن ندانم مجال

رسیدیم نژد طلسمات دال

نه این کوه را نیز دیده است کس^۱

نه هرگز بدین جا رسیده است کس

مستندار کسا و را بسی رونق است

چه این پل که بر روی این خندق است

نگر تا به رفتن بر او بنگری^۲

طلسم است و نیرنگ و افسونگری

مگر تا زمانه چه خواهد نمود

سه فرسنگ بالای آن کوه بود

به کردار دوزخ شدی کوه و غار

چو خورشید تابان شدی آشکار

ز سرما نبردی بیخ اندرگداز

همان نیم دیگر که بود از فراز

و گر دیده میخ گشتی پرآب

نسبوی در او گرمی آفتاب

همی سنگ از افسردگی شیخ شدی

به روی هوا اندرون یخ شدی

به زیر آتش و بر زیر زمهریر^۳

شگفتی از این کوه اندازه گیر

که ابلیس راز و نسبوی رها

پدید آمد آنکه یکی ازدها

هوا از دم دود او پر غبار

یکی شکل ناخوش سیه پر زقار

نماینده چون هفت گنبد ز دور

سرش هفت و در هر سری بانگ صور

دهانی پر آتش گشاده زهم

به هر سر بر آن ازدهای دژم

چو صد گز به پهنای آن گونه مار

ز سر تا دمش بود گز یک هزار

در هفت دوزخ بر او باز شد^۴

ز هر هفت سر آتش انداز شد

وز آن ازدها نعره‌ای شد رها

ز افسون او چوب شد ازدها

۱- همان، ص ۲۰۸.

۲- همان، ص ۱۸۳.

۳- همان، بخش اول ص ۱۹۰.

۴- همان، ص ۳۷.

دهان آن چنان پهن بگشاد مار
وز آن غار آتش دمیدن گرفت
که گفتی یکی غار بود آن ز قار
زبانه به گردون کشیدن گرفت^۱

چنان که ذکر شد، بسیاری از این مقولات نمودار معنا و مفهومی خاص است که شاعر به گونه‌ی اسطوره‌ای و افسانه‌ای مطالبی را بیان می‌کند از باب فهم عوام، اما از جهتی خود بلاغتی دارد که شاعر بدان اشاره می‌کند، از این نوع که هنرمند اسطوره و افسانه را درهم می‌آمیزد و سپس آن را می‌شکافد و از هم باز می‌کند و به تأویل و تفسیرش می‌پردازد، از این نوع:

یکی ابر دیدم سیه‌تر ز قار
... یکی مار دیدم چو یک پاره کوه
بیبوست ز آن سوی خاور دیار
از آن مارم اندر دل آمد شکوه
سر از سوی من کرد مار سیاه
گرفتم دم مار و کردم نگاه
که پیدا شد از سوی خاور سپاه
... چنین داده پاسخ که ابر سیاه
که آتش فشاند بر دشت کین
سپاه است کامد ز خاور زمین
... شهنشا، خاور زمین است مار
که خواهد پشیمان شد از کارزار
به خود درکشد آتش خشم و کین
همین است تعبیر خوابت همین^۲
یا:

برتیدن دیو اگر کافری است
در این ره کس از رفتن آگاه نیست
بسا کس که بر وی بیابد گریست
کتون دیورا هست هواهای توست
که بینی که دیویش همراه نیست
گر آن دیورا زیر فرمان کنی
به هر درد صد گونه درمان کنی
وگر بستر آن دیو فرمان دهد
تورا بسند او باز بر جان نهد
... سر از چنبر دیو ساران بکش
که با دیو همگردنی نیست خوش^۳

گویی این همان تفسیری است که فردوسی از دیوان دارد، آن جا که اشاره می‌کند:
نومر دیورا را مردم بد شناس
کسی کو ندارد ز یزدان سپاس

۱- همان، بخش دوم، ص ۲۳۰. ۲- همان، ص ۱۶۳. ۳- همان، بخش اول، ص ۸۴.

هر آن کو گذشت از ره مردمی ز دیوان شمر مشمر از آدمی^۱
 و اما مهمترین نکته که در همه آثار حماسی کم و بیش به یک صورت وقوع پیدا
 می‌کند، نبرد و جدال و جنگ و پیکار است، ستیز با تباهیها و نارواییها به منظور رعایت
 نام و ننگ، یعنی جهان حماسه، عرصه پیکارهای همیشگی تاریخ است؛ پیکاری که تا
 آدمی هست این پدیده همراه با او خواهد بود، مثلاً سراسر شاهنامه جنگ میان نیکی و
 بدی، روشنی و تاریکی است و یزدان و اهریمن، یاد و گوهر پاک و ناپاک، همین کیفیت
 در سراسر خاوران‌نامه هم هست با دریافتیهایی از پند و حکمت و عبرت و سرانجام
 تشرّف به دین مبین اسلام و خداپرستی، یعنی پیروزی حق بر باطل:

چنین گفت کای شوم بد روزگار بدین بد تو را کیست آموزگار
 ... بر آمد روانش ز تاریک تن ز هر سو سپه شد بر او انجمن
 بلرزید تهماس چون برگ بید شد از جان شیرین دلش ناامید
 ... چرا آمدی سوی آن انجمن به ناراج دادی همه شهر من
 ز کار من آگه نبودی همی که چندین خرابی نمودی همی
 ببايد که اکنون مسلمان شوی از این کرده هایت پشیمان شوی^۲
 یا:

پس از آفرین جهان آفرین هزار آفرین بر سپهدار دین
 درود محمد رسول خدای بر آن دوش و بازوی خیر گشای
 جهان را گشایش ز بازوی توست نشان سعادت در ابروی توست
 به تیغ تو شد پشت اسلام راست بیفزود شادی و محنت بکاست
 ز دشمن زمین را به پرداختی سر رایت دین بر افراختی^۳
 یا:

علی گفت کای بدرگ شوم پی کزاز آسیب آتش نگهدار نی
 ره کفر بگذار و اسلام جوی ز تندی فرود آی و آرام جوی

۱- حکیم ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۴، ص ۳۱۰.
 ۲- خاوران‌نامه، بخش دوم، ص ۶۹.
 ۳- همان، ص ۱۳۶.

خدا را یکی گوی اگر بنده‌ای
چه باد است کاندرا سر افکنده‌ای^۱
یا:

علی گفت اگر خود مسلمان شدی
به دنیا ز تیغ نگریدی خراب
به عقبی نعمانی به رنج و عذاب
مسلمان شد اندر زمان کامکار
گرفتش مرا و را علی در کنار^۲

و اما در این میدان حماسی و گیر و دار و کفر و فر، سیمای علی^(ع) جلوه‌ای تابناک دارد و مظهري است از انسان کامل، حضور مولا علی^(ع) در این میدان حماسی، همراه عدل است و داد و دهش و حمایت از مظلوم و هدایت به راه راست و کامیابی و توفیق، چنان که گویی این کتاب عزیز خاوران نامه همه حدیث شیر خداست، و این مضمون یادآور سخن محمود غزنوی است که گفته بود، «همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم» و در حقیقت خاوران نامه همه هرچه هست گواه پستد ابن حسام است در تصویر شخصیت «مسلم اول شه مردان علی» شخصیتی که همه فضائل اخلاقی مردانگی و فتوت، دین و خداپرستی و قدرت و دلآوری در او جمع است؛ همه آن معیارهایی که ویژه آثار حماسی و عرفانی است.

رسیدند شیران پولاد چنگ
چپ و راست لشکر بی‌پوست جنگ
هوا شد ز گرد سپه آبنوس
زمین کر شد از بانگ کوبال و کوس
بزد نعره‌ای حیدر نامدار
نوگفتی که رعد است و ابر بهار
بجنید کوه و بلرزید دشت
بسی نامور زهره شان آب گشت
ز آواز حیدر بر آن مرغزار
بمردند جنگاوران سی هزار
برانگیخت دلدل سوار دلیر
به هر سو که دلدل چمیدن گرفت
میان سپاه اندر آمد چو شیر
سپهدار حیدر در آن دست برد
... به هر سو که دلدل چمیدن گرفت
سپر در پس سر و سیمین فگند
عنان در پس کوه زین فگند

۱- همان، بخش اول، ص ۲۵۸.

۲- همان، ص ۳۷۰؛ نیز رک: در همین مورد به بخش دوم ص: ۲۹، ۶۹، ۱۲۳، ۱۸۲، ۲۹۲، ۳۱۹، ۳۳۵.

کسی را که بر سر زد آن سرفراز
یا: به دو نیمه کردیش با اسب و ساز^۱

در آن تیره شب ماند حیدر شگفت
هم اندر زمان نام یزدان بگفت

بر آورد سر سوی چرخ برین
همی خواست زور از جهان آفرین

به چنگال دست چپ از سوی راست
بسیازید و بگرفت پهلوی راست

هم از دست بگرفت پهلوی چپ
چپ از راست چون راست از سوی چپ

یکی نمره‌ای از جگر برکشید
شب تیره صور قیامت دمید

سیه شد نیوشنده را مغز و هوش
فلک را تو گفتی که کرگشت گوش

ده اندر ده از هر طرف جانور
بمردند پاک اندر آن بوم و بر

... چو آن نعره برداشت مرد دلیر
بپرداخت آن بیشه از ببر و شیر^۲

و در همه صحنه‌هایی که جلوه حماسی دارد و فضای رزم و بزم دیده می‌شود، شاعر به اقتضای حال و مقام به کلمات روح می‌بخشد تا هر کلمه‌ای گویای مفهومی باشد که با فضای حماسه همسو و همخوان است. در این میدان که جلوه‌های لسانی و بیانی و آفرینش زبانی طرح می‌شود، زبان و طرز ادای این حسام شیمنه‌ای دیگر می‌گیرد و موسیقی کلام او هم‌نوا با چکاچاک نیزه‌ها و تیغ و شمشیر می‌شود تا بتواند تداعی کننده همه برخوردهای حماسی و لحظه‌های پر تب و تاب و تپش مرگ و زندگی بوده باشد. بدیهی است قدرت شاعری این حسام موجب شده است تا وی بتواند از خاصیت اصوات و حروف و چگونگی القای حالت‌های مختلف بتوسط نیروی کلمه و کلام بهره ور شود و از جادوی لفظ و شگفت آوری اصوات در بیانش سود جوید و در لباس کلمه و کلام، به گاه رزم لحنش با رعد و برق و صاعقه جلوه‌ای توفنده یابد. و به گاه بزم ملایم و نرم زال و دل‌بستنی شود. مواردی از این گونه در شعر این حسام کم نیست، آن‌جا که می‌گوید:

بر آمد چکاچاک تیغ و تبر
نظاره بر ایشان نضا و قدر

بر این گونه تا از دم تف و تاب
دگرگونه شد گونه آفتاب^۳

۱- همان، بخش اول، ص ۳۵۸.

۲- همان، ص ۶۳؛ نیز رک: در همین موارد، به صفات: ۶۵، ۹۰، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۳۱۲، ۳۲۹، ۳۹۷.

۳- همان، بخش اول، ص ۳۶۱.

۴۷۷، ۴۷۲.

یا:

بمالید و بگشاد و تیر و خدنگ
به روی اندر آورد حیدر سپر
خلل بر رخ ماه انور نشست^۱

نیوشیدگان را همی کرد گز
ز ره بر سواران همی کرد چاک
کمند از خمیدن گلو می گرفت
به پیکان زره را گره می گشود^۲

دل از دست چشمش به جان آمده
ستاره جبینی و صد مشتری
کمند سر زلف او تابدار
مه نو خیالی ز ابروی او
بسه خوبی دلارام و آرام دل
ز تنگش مجال سخن تنگ داشت^۳

بگفت این و چاچی کمان را به چنگ
عقاب سه پر چون بگسترده پر
چو مرغ سه پر بر سپر بر نشست

چسرنگیدن تیغ و زخم تبر
سناهای نیزه پر از خون و خاک
سر نیزه بر نوک مو می گرفت
نی کلک بند زره می گشود

دل آرامی آرام جان آمده
غزال سیه چشم و صد دلبری
عقیق لب لعل او آبدار
دل شب سواد ز گیسوی او
... غلط و خال او دانه و دام دل
... دهانش ز تنگ شکر تنگ داشت

یا:

تسلی می ز دار القرار اندر او
شرایسته بر هر گلی بلبل
ز گرمی دل لاله را کرده داغ
بسه هر ذروه ای بر نوای تذرو
به دست صبا شانه در موی داشت^۴

بهشتی شکفته بهار اندر او
ز هر شاخماری شکفته گلی
نوی خوش خوش نوایان باغ
سر اندر سر آورده شمشاد و سرو
... عروس چمن دست بر روی داشت

این که این حمام از نظر شاعری در چه جایگاهی می ایستد، نه تنها او که می توانیم

۱- همان، بخش دوم، ص ۴۲۲. ۲- همان، بخش اول، ص ۳۸۸. ۳- همان، بخش اول، ص ۲۱۳. ۴- همان، ص ۱۳۸.

یا:

در او چار صفه بیاراسته	سرایبی بدیدند آراسته
فروزان به کردار زرین درخت	برابر نهاده گرانمایه تخت
به پیش اندرون ایستاده سپاه	بر آن تخت بر دختری همچو ماه
رخش دیده را نور و دل را سرور	بهشتی نگاری به سیمای حور
رخش دور حسن قمر می شکست	لبش نرخ تنگ شکر می شکست
قدش سروری از جویبار بهشت ^۱	گلش رونق نو بهار بهشت

یا:

بهاری همه خوبی و فزهی	نگاری به بالای سرو سهی
پریشان و شوریده سوی اوست	خرد فتنه چشم جادوی اوست
گرفته به شب دامن آفتاب	ز مشک سیه بسته برگل نقاب
بریده سر زلف عنبر شکن	بهاری همه سنبل و نسترن
صبا از سر زلف او بهره یاب	ز آب رخس سرخ گل برده آب
نهفته به یساقوت دُر عدن	لبش برده آب عتیق یمن
لب تشنه را آب حیوان دهد	دهانش به جایی که فرمان دهد
به شب سایه بر آفتاب افگند	... چو گیسوی مشکین به تاب افگند
روان فتنه چشم پر خواب اوست ^۲	... خرد تشنه لعل سیراب اوست

زبان نیرومند و توانای ابن حسام در همه توصیفها گویا و روان و دل نشین است. در یک جا به اقتضای موضوع سخن لحن شعری نرم و سبک می شود و در جایی دیگری کوبنده و سنگین، گاهی در کلمات تحرک و پویایی بیش از حد دیده می شود و گاهی سکون و ایستایی، از این جهات تأملی دیگر در شعر ابن حسام ضرورت دارد، نیز بحث در دیگر ابواب این حداسه بزرگ و مقایسه آن با انواع مشابهش مستلزم فرصت دیگر است تا بتوان از این نوشداروی حیات بخش جان گرفت و بهره ها برد و اندوهها از دل سترد.